

### **People's rights in the government policies of Prophet Yusuf and Imam Ali (as)**

#### Abstract

This article, which is taken from a doctoral dissertation entitled "Analysis of the educational-governmental biography of Prophet Yusuf (pbuh) in the Holy Quran and Imam Ali (pbuh) in Nahj al-Balaghah", examines the rights of the people in two examples of divine government on The land is covered.

From the point of view of the Holy Quran, rights flow between divine creatures and are applicable to each other. Rights are not just among human beings that if someone has a right over another, that person also has a right over him, but this other includes creatures, including humans, animals, plants, and so on. Therefore, rights are not defined in the Qur'an in human terms. One of the most important rights in human society is the right of the subjects over the governor and the right of the governor over the subjects, the fulfillment of which will have positive effects and, on the contrary, the non-fulfillment of it will have negative effects. The basis of divine commands has been considered Among these rights, the welfare and comfort of the people and the security of society have also been given special attention.

## حقوق مردم در سیاست های حکومتی حضرت یوسف و امام علی علیهما السلام

بی بی سعیده شمع ریزی<sup>۱</sup>

سید حمید شمع ریزی<sup>۲</sup>

شهربانو مهینی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

### چکیده:

این مقاله که برگرفته از رساله دکتری و با عنوان « تحلیل سیره تربیتی - حکومتی حضرت یوسف (علیه السلام) در قرآن کریم و امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه » می باشد، به بررسی حقوق مردم در دو نمونه از حکومت الهی در روی زمین پرداخته است.

از دیدگاه قرآن کریم، حقوق درمیان مخلوقات الهی جریان و نسبت به یکدیگر قابلیت اجرا دارد. حقوق، فقط درمیان افراد بشر مطرح نیست که اگر کسی حقی بر دیگری دارد آن فرد هم بر او حقی داشته باشد، بلکه این دیگری شامل موجودات، اعم از انسان، حیوانات، گیاهان و غیره می باشد. بنابراین حقوق در قرآن در محدوده انسان تعریف نمی شود. از مهمترین حقوق در جامعه بشری، حق رعیت بر والی و حق والی بر رعیت است که ادای آن دارای آثار مثبت و در مقابل، عدم ادای آن، دارای آثار منفی خواهد بود، در حکومت حضرت یوسف و امام علی علیهما السلام، حقوق مردم بر اساس فرامین الهی مورد توجه قرار گرفته است که در میان این حقوق، رفاه و آسایش مردم و تأمین امنیت جامعه نیز از عنایت خاصی برخوردار بوده است.

واژگان کلیدی: حقوق، مردم، تربیت، حکومت، نهج البلاغه

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران [bb.saeidah.shamrizi1351@gmail.com](mailto:bb.saeidah.shamrizi1351@gmail.com)

<sup>۲</sup> استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران (نویسنده مسئول) [shamerizi@iauyazd.ac.ir](mailto:shamerizi@iauyazd.ac.ir)

<sup>۳</sup> استادیار گروه معارف اسلامی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران [mahini@iauyazd.ac.ir](mailto:mahini@iauyazd.ac.ir)

بر اساس دیدگاه اسلام و قرآن کریم، یکی از وظایف مهم پیامبران الهی، تشکیل حکومت و به عهده گرفتن زمام اداره امور و تربیت افراد جامعه بوده است. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را مبعوث کرد، پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود، نشانه‌های او شهرت داشت، و تولدش بر همه مبارک بود. در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون، و روش‌های متفاوت بودند: عده‌ای خدا را به پدیده‌ها تشبیه کرده و گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد صلی الله علیه و آله و سلم از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید (نهج البلاغه، خ ۱).

با بررسی تاریخ درمی یابیم که در اکثر جوامع بشری حاکمانی وجود داشته اند که با سیطره و قدرت خویش بر مردم، موجب آزار و اذیت و حتی کشتار بسیاری از آن‌ها شده اند و چون دیدگاه چنین حاکمانی همیشه یک دیدگاه مادی و دنیوی و رسیدن به ثروت و حفظ مقام خویش بوده، با ظلم و ستم سعی کرده اند به این هدف شوم خویش برسند. اما در مقابل این گونه حکومت‌های ظالمانه، حاکمان عادلانه بوده اند که بر مردم حکومت کرده اند و هدف اصلی آن‌ها، ایجاد همدلی، محبت، وحدت و در نهایت برقراری عدالت و هدایت انسان‌ها به قرب الهی بوده است. بنابر این بیشترین تلاش خویش را برای تأمین امکانات رفاهی و معیشتی مردم و آشنا ساختن آن‌ها با احکام خداوند به کار برده اند. نمونه این گونه حکومت‌ها را می توان در مورد حضرت یوسف و حضرت علی (علیهما السلام) مشاهده نمود.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه، دو جمله در باره حق فرموده است. اول این که فرمود: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَأَصْفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ» (نهج البلاغه، خ ۲۱۶).

(حق به هنگام بیان و توصیف، از همه چیز گسترده‌تر، اما در هنگام عمل از همه چیز تنگتر و محدودتر است. به تعبیر مشهور خودمان: «گفتن حق بسیار آسان و عمل کردنش بسیار مشکل است».)  
ابن ابی الحدید در معنای آن می نویسد:

معنایش این است که هرکس می تواند حق و عدل را توصیف کرده و خوبی‌ها و لزوم آن را بیان نموده و بگوید اگر من ولایت داشتم عدل را برقرار می کردم. بنابراین او در توصیف عدل زبانی رسا دارد ولی در عمل به آن در تنگنا می باشد. به دلیل اینکه در این دنیای پهناور کسانی هستند که به وصف خوبی‌ها می پردازند و به گمان خودشان اگر توانایی ولایت داشتند بدان تکیه می کردند ولی می بینیم که یک در هزار هم قول و عملشان در این باره یکی نیست (ابن ابی الحدید، بی تا، ۱۱، ۸۸).

ابن ابی الحدید می نویسد: هیچ یک از موجودات عالم نمی تواند این حق را از خود دور کند اگر کسی چنین توانایی را داشت هرآینه خداوند متعال بود با دلیل اینکه به طور کامل بر همه تسلط دارد و به طور تمام و کمال مالک و صاحب است. پس اگر برای این موضوع جوازی وجود داشت هرآینه مخصوص خداوند متعال خواهد بود (ابن ابی الحدید، بی تا، ۱۱، ۸۹).

بنابراین از مسائل مهمی که در حکومت‌های الهی به آن توجه می شود، رعایت حقوق مردم است که نگارنده در این مقاله بر اساس نظر و دیدگاه قرآن کریم و نهج البلاغه به بررسی آن پرداخته است.

## ۲. حقوق از منظر قرآن کریم :

با نگاه به آموزه های قرآنی ، می توان فهمید که حقوق در میان مخلوقات الهی جریان دارد و نسبت به یکدیگر قابلیت اجرا دارد. بنابراین در قرآن کریم، حقوق فقط میان افراد بشر مطرح نیست که اگر کسی حقی بر دیگری دارد آن فرد هم بر او حقی داشته باشد، بلکه این دیگری شامل موجودات، اعم از انسان، حیوانات، گیاهان و غیره می باشد. بنابراین حقوق در قرآن در محدوده انسان تعریف نمی شود.

حق مطلق از آن خداوند است. در سوره های بقره و آل عمران آمده است: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّينَ» (بقره، ۱۴۷) (حق از سوی پروردگار توست بنابراین از تردید کنندگان مباش). «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَتِّينَ» (آل عمران ، ۶۰) (حق از پروردگار توست بنابراین از تردیدکنندگان مباش).

«جمله:» «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» از بدیع ترین بیانات قرآنی است، چون کلمه «حق» را مقید به کلمه «من» کرده که بر ابتدا دلالت می کند و هیچ حرف دیگری این معنا را نمی رسانید، مثلا اگر می فرمود: «الحق مع ربك، حق با رب تو است»، نه تنها آن معنا را نمی رسانید، بلکه بویی از شرک در آن احساس می شد، یعنی ممکن بود کسی خیال کند که خدای تعالی و حق، دو موجود باهمند و نیز بویی از عجز از آن احساس می شد، چون ممکن بود کسی خیال کند که خدای تعالی به خودی خود ناتوان است و حق او را یاری می کند (طباطبایی، ۳، ۱۳۷۴، ۳۳۵).

صاحب تفسیر نمونه می نویسد: این آیه یک سلسله حقوق اسلامی اعم از حق خدا، حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته که روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می شود:

۱. پرستش خدا و شریک قرار ندادن برای او
  ۲. احسان به والدین
  ۳. نیکی به خویشاوندان
  ۴. نیکی به یتیمان
  ۵. دستگیری از مستمندان
  ۶. رعایت حقوق همسایگان نزدیک
  ۷. رعایت حقوق همسایگان دور
- (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ، ۳ ، ۳۷۹)

صاحب مجمع البیان در توضیحی می نویسد:

«وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ»: ابن عباس، مجاهد، قتاده، ضحاک و ابن زید گویند: مقصود همسایگانی است که با انسان خویشاوندی دارند و همسایگانی که خویشاوندی ندارند.

برخی گفته اند: منظور این است که: همسایه مسلمان باشد یا همسایه غیر مسلمان که هیچ از لحاظ دینی با انسان مناسبتی ندارد. از پیامبر گرامی روایت شده است که:

«همسایگان بر سه دسته اند. همسایه ای که سه حق دارد: حق مسلمانی، حق همسایگی و حق خویشاوندی. همسایه ای که دو حق دارد: حق همسایگی و حق مسلمانی و همسایه ای که یک حق دارد و آن مشرکی است که از اهل کتاب باشد». (طبرسی، ۱۳۶۰ ، ۵ ، ۱۴۱)

۸. حسن معاشرت با دوستان و دیگران
۹. حمایت از در راه ماندگان
۱۰. نیکی به بردگان

در آخرین مرحله نیز توصیه می کند به بردگان نیکی کنید: «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ». درحقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بندگان پایان می یابد؛ زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ، ۳ ، ۳۷۹).

قبل از هرچیز باید بررسی نمود که آیا مردم نسبت به حکومت زمان خویش حقی دارند یا خیر؟ و اینکه نظرات مختلف در این زمینه چگونه است؟

مطهری در کتاب «علل گرایش به مادیگری» سومین علت گرایش به مادیگری را، نارسایی برخی مفاهیم اجتماعی و سیاسی دانسته و می نویسد: «در تاریخ فلسفه سیاسی می خوانیم، آنگاه که مفاهیم خاص اجتماعی و سیاسی در غرب مطرح شد و مسأله حقوق طبیعی و مخصوصاً حق حاکمیت ملی به میان آمد و عدّه‌ای طرفدار استبداد سیاسی شدند و برای توده مردم در مقابل حکمران حقی قائل نشدند و تنها چیزی که برای مردم در مقابل حکمران قائل شدند وظیفه و تکلیف بود، این عدّه در استدلالهای خود برای اینکه پشتوانه‌ای برای نظریات سیاسی استبدادآبانه خود پیدا کنند، به مسأله خدا چسبیدند و مدّعی شدند که حکمران در مقابل مردم مسئول نیست، بلکه او فقط در برابر خدا مسئول است، ولی مردم در مقابل حکمران مسئولند و وظیفه دارند. مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کرده‌ای؟ و یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کن؛ فقط خداست که می‌تواند او را مورد پرسش و بازخواست قرار دهد. مردم حقی بر حکمران ندارند، ولی حکمران حقوقی دارد که مردم باید ادا کنند» (مطهری، ۱۳۸۴، ۱، ۵۵۳).  
وی در ادامه می نویسد:

«ازین رو طبعاً در افکار و اندیشه‌ها نوعی ملازمه و ارتباط تصنعی به وجود آمد میان اعتقاد به خدا از یک طرف، و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هرگونه مداخله‌ای در برابر کسی که خدا او را برای رعایت و نگهداری مردم برگزیده است و او را فقط در مقابل خود مسئول ساخته است.

«این جمله از سخنان حضرت همانند مقدمه‌ای است برای اثبات این که حق او بر گردن مردم امر واجبی از سوی خداوند است، تا آنان را بیشتر وادار به انجام دادن آن کند، و می‌فرماید: حقوقی که هر یک از افراد مردم بر دیگری دارد خود از حقوق خداوند است، زیرا حق خدا اطاعت اوست و ادای این حقوق هم اطاعت خداست و حقوق واجب الهی اینهاست: ۱ - حق پدر و مادر بر گردن فرزند و عکس آن ۲ - حق هر یک از زن و شوهر بر یکدیگر ۳ - و حق والی و فرمانده بر رعیت و فرمانبر و عکس آن (همان، ۸۰).  
مکارم شیرازی می نویسد:

«امام علیه السلام در این بخش از حقوق مردم بر یکدیگر یاد می‌کند که مهم‌ترین آنها حق زمامداران بر مردم و حق مردم بر زمامداران و به تعبیر دیگر حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است، می‌فرماید: «سپس خداوند سبحان، بخشی از حق خود را اموری قرار داده که بر مردم در برابر یکدیگر واجب شمرده (و مأمور به ادای آن شده‌اند) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۸، ۲۴۳)

و همچنین امام علیه السلام در نامه ۵۰ نهج البلاغه که برای برخی از مرزداران فرستاده، می نویسد:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِوَأِ إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أَطُوبَى دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَلَا أَوْخَرَكُمْ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَلَا أَقْفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ النُّعْمَةُ وَوَلِيَّ عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ».

(آگاه با شید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما به گونه‌ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است).

در اینجا امام علیه السلام چند چیز را بر خود لازم شمرده است.

« ۱ - هیچ رازی را جز اسرار جنگی از ایشان پنهان ندارد. ۲ - هیچ کاری را بدون مشورت ایشان - جز در احکام شرعی - انجام ندهد. ۳ - امام علیه السلام هیچ حقی از حقوق ایشان را از وقت خودش تأخیر نمی‌اندازد.

۴- برای همه حق برابری قائل شود. دو مورد اول به مقتضای فضیلت حکمت و موارد سه و چهار به اقتضای صفت عدالت است (ابن میثم، ۱۳۷۴، ۵، ۲۱۷).

#### ۴. حق حاکم و حق مردم (حقوق متقابل رهبری و مردم):

همانگونه که بیان گردید ادای حقوق در این عالم هستی دوطرفه هست، بنابراین همچنانکه مردم بر حاکم حقوقی دارند در مقابل حاکم نیز بر مردم حقوقی دارد و در میان حقوق بندگان نسبت به یکدیگر حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم از مهمترین حقوق است و امام علی علیه السلام در این رابطه به مالک می‌فرماید:

«وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِنَفْسِهِمْ وَعِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» (نهج البلاغه، ن ۵۳).

(و در میان حقوق الهی، بزرگترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت).

صاحب منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

« خداوند متعال از حقوق خودش، حقوقی را برای برخی بر بعضی دیگر واجب کرد تا اطاعت و امتثال امرش را داشته باشند و امام علیه السلام با این جمله مقدمه چینی دارد برای اینکه بر مردم اطاعت از امام علیه السلام که مایه عزت و سربلندی است امری واجب می‌باشد» (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ۱۴، ۱۲۷).

در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، آمده است: «امام علیه السلام در این بخش از خطبه، هفت اثر مهم برای وظیفه‌شناسی و ادای حق متقابل والی و رعیت بیان فرموده که نخستین آن‌ها عزت و قدرت است و دیگری هموارشدن مسیرهای دین و کم‌رنگ شدن بدعت هاست. سومین اثر برافراشته شدن پرچم عدالت در کشور اسلامی و چهارم احیای سنت هاست. پنجم. که نتیجه آن هاست اصلاح محیط جامعه و ششم امیدواری به بقا و دوام حکومت و هفتم مایوس شدن دشمنان است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۸، ۲۴۵).

اما در مقابل و در صورت عدم رعایت حقوق از جانب مردم، امام علیه السلام به آثار منفی آن اشاره نموده و می‌فرماید:

« وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَاءُ أَوْ أُجْحَفَ الْوَالِي بِرِعْيَتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَتَرَكْتُ مَحَاجِ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَىٰ وَعَطَلْتُ الْأَحْكَامَ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ » (نهج البلاغه، خ ۲۱۶).

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان شود.

«در اینجا نیز امام علیه السلام مفاسد هفتگانه‌ای برای ترک همکاری زمامداران و مردم بیان فرموده که بارها با چشم خود آن را در حکومت‌های جور دیده‌ایم؛ اختلاف کلمه، ظلم و ستم، بدعت و فریبکاری، ترک مسیرهای روشن، عمل بر طبق هوا و هوس، تعطیل احکام الهی و فزونی رذایل اخلاقی، همچون کبر و غرور و کینه و حسد، انحصارطلبی و استبداد و مانند آن» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۸، ۲۴۷).

اما علی ع در خطبه ۳۴ نهج البلاغه نیز می‌فرماید:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لِي عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ ».

(ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نوزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید).  
فالنصيحة لكم یعنی «در نهان و آشکارا به اخلاق حسنه و اطوار پسندیده و آنچه بکار آید در امر معاش و معاد(ذهنی تهرانی، بی تا، ۱، ۲۳۸).

ابن میثم می‌نویسد: « امام علیه السلام از حقوق واجبه مردم بر عهده خود، چهار چیز را که برای اصلاح حالشان در دو جهان مفید بوده بیان کرده است. اولین حق آن‌ها بر امام نصیحت کردن است، نصیحت کردن و ادا کردن مردمان به مکارم اخلاق است و جهت دادنشان به اموری که برای زندگی و آخرتشان مفیدتر باشد. دومین حق آنان انتظار تقسیم عادلانه بیت المال و رفاه بخشیدن به زندگی مردم است. سومین حق تعلیم و آموختن به مردم بوده، تا نادان نمانند: دلیل این که حضرت در این عبارت فرموده‌اند: «تا جاهل نمانید» و فرموده‌اند تا عالم شوید، این است که منت نهادن بر آنان به از بین بردن جهل، بارزتر از بیان دانا شدن آن‌هاست، چنان که اگر به شخصی گفته شود: ای جاهل، بیشتر آزرده خاطر می‌شود، تا گفته شود: دانشمند نیستی. چهارمین حق مردم بر امام، تربیت کردن آن‌ها در زمینه عمل کردن به وظایفشان می‌باشد(ابن میثم، ۱۳۷۵، ۲، ۱۷۸).

یکی از موارد حقوق در جامعه بشری که مردم نسبت به حکومت دارند، تأمین رفاه و آسایش برای مردم است که در حکومت حضرت یوسف علیه السلام و همچنین امام علی علیه السلام وجود داشته است.

## ۵. تأمین رفاه و آسایش مردم در حکومت حضرت یوسف و امام علی علیهما السلام:

## ۵ - ۱ - رفاه و آسایش مردم در حکومت حضرت یوسف علیه السلام :

تأمین امکانات رفاهی و آسایش برای همه انسان های تحت حکومت ، از وظایف و اهداف سیاسی و اصلی حاکمان و جزء اساسی ترین حقوق مردم نسبت به حکومت می باشد.

مرتضی مطهری در رابطه با وضعیت رفاه و استفاده از منابع مادی و نعمت های دنیوی می نویسد:

«حقیقت این است که نعمت های دنیا مانند مصائب، ممکن است مایه رقاء و سعادت باشد، و ممکن است مایه بدبختی و بیچارگی گردد. نه فقر، بدبختی مطلق است و نه ثروت خوشبختی مطلق. چه بسا فقرهایی که موجب تربیت و تکمیل انسان ها گردیده، و چه بسا ثروت هایی که مایه بدبختی و نکبت فرار گرفته است. امنیت و نا امنی نیز چنین است. برخی از افراد یا ملت ها در هنگام امنیت و رفاه، به عیاشی و تن پروری می افتند و بالتبجیه در پرتگاه خواری و ذلت سقوط می کنند و بسیاری دیگر از ملت ها از شلاق بدبختی و گرسنگی به جنبش در می آیند و به آقایی و عزت می رسند. سلامت و بیماری ، عزت و ذلت ، و سایر مواهب و مصائب طبیعی نیز مشمول همین قانون است» (مطهری، ۱۳۸۴ ، ۱ ، ص ۱۸۳).

در قرآن کریم، در برخی از آیات برای رفاه و آسایش از کلمه «ترف» و یا «اتراف» استفاده شده که معمولاً به عنوان سرزنش و با بار منفی می باشد. به عنوان نمونه می توان به آیات زیر اشاره کرد:

«فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ يَتَهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» (هود، ۱۱۶). چرا در میان مردمانی که پیش از شما بودند- جز اندکی که از آن میان نجاتشان دادیم- خردمندانی نبودند تا مردمان را از فسادکردن در زمین باز دارند؟ ظالمان از پی آسودگی و لذات دنیوی رفتند و گنهکار بودند).

«وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» این جمله بیان حال کسانی است که پس از استثناء باقیمانده اند که اکثریت ایشان را تشکیل می دهند، و چنین معرفی شان کرده که مردمی ستمکار و همه پیرو لذایذ مادی بوده و در این وادی غوطه ور و در نتیجه به جرم و گناه آلوده شده بودند» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ، ۱۱ ، ص ۷۹). صاحب المیزان می نویسد:

ندوید و از این عذاب فرار مکنید بلکه به آن نعمت ها که در آن زیاده روی می کردید مراجعه کنید (طباطبایی، ۱۳۷۴ ، ۱۴ ، ص ۳۵۸).

اما برای رسیدن به تنعم و آسایش قرآن کریم راه حلی را معرفی می نماید. در سوره مبارکه مائده آمده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (مائده ۶۶). طباطبایی در ذیل این آیه می نویسد:

«لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» مراد از خوردن در این آیه مطلق تنعم و تمتع است چه اینکه از راه خوردن با شد و یا از راه های دیگر، و استعمال خوردن در مطلق تصرفات و تنعم های بدون مزاحم، در لغت عرب شایع و متداول است، و مراد از بالا و پائین، آسمان و زمین است، بنا بر این، آیه شریفه به جای اینکه بفرماید: اگر اهل کتاب به دستوراتی که در دست داشتند عمل می کردند به نعمت های آسمانی و زمینی متنعم می شدند، بطور کنایه می فرماید: از بالای سر و زیر پای خود می خوردند. در حقیقت این آیه شریفه مطلبی را بیان می کند که آیه زیر در مقام بیان آنست: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف ، ۹۶) (طباطبایی، ۱۳۷۴ ، ۶ ، ص ۱۵۳).



در سوره مبارکه یوسف نیز خداوند متعال در رابطه با امکاناتی که به وی داده شده یادآوری می‌نماید:

«وَكَذَلِكَ مَكْنًا لِيُوسِفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف ۵۶) در تفسیر نمونه آمده است: «آری ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هر کس بخواهیم و شایسته بدانیم می‌بخشیم «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده‌اند به آن‌ها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی‌شود. «وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ».

ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد و پاداشی که در آخرت به آن‌ها خواهد رسید بهتر و شایسته‌تر برای کسانی است که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند. «وَلَا جُرْأَلَاءُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۰، ۶).

همچنین آیات دیگری هستند که رسیدن به رفاه و برخورداری از نعمت‌ها و رفاه و آسایش را به عنوان یک امر مطلوب در زندگی آورده است. مانند آیات: (کهف، ۸۴؛ نمل، ۱۶؛ انعام، ۱۲۴؛ مؤمنون، ۵۰؛ سبأ، ۱۵؛ بقره، ۱۲۶؛ قصص، ۵۷؛ یونس، ۲۶؛ هود، ۵۲؛ نساء، ۵).

اما واژه «رفه» و «رفاه» در منابع لغوی به معنای مرفه شدن، آسایش و آرامش بخشیدن به زندگی و برخورداری از امکانات مادی آمده است. (آذر نوش ۱۳۸۷، ۲۴۳ - معین، ۱۳۸۵، ۲)، همچنین واژه‌هایی مثل: نعمت، فضل، وسع، رغد، تمکّن، إتراف نیز مترادف و به معنای رفاه مورد استفاده قرار گرفته است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۳، ۵ و ۳۹)، (ابن فارس، ۱۳۹۹، ق، ۴، ۵۰۸)، (راغب، ۱۴۱۲، ق، ۱۷).

قرآن کریم رسیدن به رفاه و آسایش و تنعم از نعمت‌های دنیوی را نه تنها نفی نمی‌کند بلکه راه رسیدن به آن را، ایمان و تقوای الهی می‌داند (رک، اعراف، ۹۶).

## ۵ - ۲ - رفاه و آسایش مردم در نگاه امام علی علیه السلام :

حضرت علی علیه السلام نیازهای رفاهی و معیشتی مردم را تأمین می‌کرد و در جهت فقرزدایی تلاش زیادی می‌نمود. در سخنی می‌فرماید: «ما أصبح بالكوفة أحد إلا ناعماً، إن أدناهم منزلة، لياكل البر، و يجلس في الظل، و يشرب من ماء الفرات» (آرام احمد، ۴، ۳۰۱).

«همه مردم کوفه اکنون دارای وضعیتی خوبی هستند، حتی پایین‌ترین افراد، نان گندم می‌خورد، خانه دارد، و از آب آشامیدنی خوب استفاده می‌کند».

و این مرحله از تأمین، در شرایط زندگی آن روز، بسیار قابل قبول بوده است، حتی در امروز نیز همه مردمان جهان دارای چنین زندگی نیستند. امام علی علیه السلام در رابطه با فقر که جزء بدترین بلاهاست می‌فرماید: «ألا وإن من البلاء الفاقة» (نهج البلاغه، ح ۳۸۸). همچنین در سرزنش فقر می‌فرماید: «الفقر الموت الأكبر» (همان، ۱۶۳).

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ولا مال أذهب للفاقة من الرضى بالقوت و من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة و تبوأ خفض الدعاء» (نهج البلاغه، ح ۳۷۱).

به دلیل توجه خاصی که امام علی علیه السلام برای تأمین رفاه و آسایش مردم و عمران و آبادانی شهرها داشت، با برنامه ریزی دقیق عمل می نمود. زمانی امکانات رفاهی و آسایش در کشور ایجاد می شود که شهرها آباد و درآمد آنها افزایش یابند و به صورت عادلانه در میان مردم تقسیم شود. امام علیه السلام که در سیاست حکومتی خویش توجه خاصی به این موارد داشت، هنگامی که مالک اشتر را روانه مصر می کند در دستورالعمل خویش به این موضوع نیز اشاره نموده و می فرماید:

« وَ تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلاَّ بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ وَ... (نهج البلاغه، ن ۵۳).

«مالیات و بیت المال را به گونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد، و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند. باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد. پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امور شان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت های تو نقش دارد، و رعیت تو را می ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید.

امام علیه السلام به غضب فدک که حق خانواده اش و تنها متاع دنیوی که در اختیارشان بود اشاره می کنند « بَلَى كَأَنْتَ فِي آيَدِنَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسٌ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسٌ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ... » و به دنبال آن می فرماید که اگر می خواستم می توانستم بهترین ها را برای خودم انتخاب کنم ولی دور باد از اینکه من سیر بخوابم و شاید در گوشه ای از این حکومتم افرادی گرسنه سر بر زمین گذارند. و این از مهمترین قوانین و دستورات اسلام است که مسئولیت حاکم اسلامی را بسیار سنگین می کند. ایشان می فرمایند:

(... اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ بر گزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرانم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت: «این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند».

در اسلام وظیفه حاکم اسلامی، زندگی کردن در پایین ترین سطح جامعه است تا سایر مردم با الگو گرفتن از او مسیر زندگی خود را در جهت دلبستگی و وابستگی به دنیا انتخاب نکنند. حاکم اسلامی باید الگو و نمونه برای مردمش باشد و در سختی ها و گرفتاری ها با آن ها همراهی نماید کاری که امام علیه السلام انجام

دادند، ایشان در ادامه می فرمایند: «أَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَكَأُ شَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُونِهِ الْعَيْشِ...» (همان).

(آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است...).

مشاهده می شود که در حکومت امام علی علیه السلام رفاه و آسایش مردم جزء مهمترین اهداف حکومتی است. اما آنچه که مهم و مورد توجه می باشد این است که مقصود و منظور امام علیه السلام از رفاه و آسایش در زندگی، افراط در جمع ثروت و تکیه بر دنیا نیست بلکه آنچه در کلام آن حضرت کاملاً مشهود است، مقصود امام از رفاه و آسایش مردم، فقر زدایی از جامعه و عدم نیاز مردم به دیگران است، به همین دلیل در جای جای سخنان آن حضرت، سرزنش دنیا و دوری از آن می تواند دلیل بر رفاه زدگی و دل بستن به دنیا باشد که همان دنیای مذموم است. گرچه از طرفی استفاده از این دنیا را در حکمت ۱۳۱ نهج البلاغه، برای رسیدن به آخرت توصیه می کنند و آن دنیای ممدوح است.

بنابر این از دیدگاه قرآن کریم و همچنین امام علی علیه السلام، بهره مندی از نعمت های دنیوی و رسیدن به رفاه و آسایش را نه تنها نفی نمی کنند بلکه با داشتن ایمان و تقوا و رعایت حقوق، می توان به بهترین وجه از آن بهره مند شد و در صورتی که در جهت دلبستگی به دنیا و استفاده در راه بهرمندی به مادیات باشد از نظر قرآن و امام علی علیه السلام مردود خواهد بود.

## ۶. تأمین امنیت در حکومت حضرت یوسف و امام علی علیهما السلام:

### ۶-۱ - تأمین امنیت در حکومت حضرت یوسف علیه السلام:

در حکومت یوسف علیه السلام، به امنیت و آزادی مردم توجه شده است. هنگامی که پادشاه مصر از بی گناهی او مطلع شد، دستور داد تا یوسف را نزد او آورند و پس از تأویل خواب پادشاه، یوسف علیه السلام در نزد او جایگاه ویژه ای پیدا کرد تا حدی که می توانست بدترین عذاب را برای کسانی که او را به زندان افکنده بودن درخواست کند، اما او بزرگوارانه از گناه و خطای آن ها می گذرد و می گوید فقط می خواستم بی گناهی من و پاک بودنم برای همگان ثابت شود. قرآن در آیات ۵۰ تا ۵۳ از سوره یوسف چنین می فرماید:

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتَنْوِينِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْتَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ \* قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِي يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لَكَ مَا عَلَّمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ \* ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ».

(پادشاه گفت: نزد منش بیاورید. چون فرستاده نزد او آمد، یوسف گفت: نزد مولایت بازگرد و بپرس حکایت آن زنان که دستهای خود را بریدند چه بود؟ که پروردگار من به مکرشان آگاه است. گفت: ای زنان، آن گاه که خواستار تن یوسف می بودید، حکایت شما چه بود؟ گفتند: پناه بر خدا. او را هیچ گناهکار نمی دانیم. زن

عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد. من در پی کامجویی از او می‌بودم و او در زمره را ستگویان است. چنین شد تا بدانند که من در غیبتش به او خیانت نکرده‌ام و خدا حيله خائنان را به هدف نمی‌رساند).

صاحب‌المیزان می‌نویسد: در این گفتارش هیچ اسمی از هم‌سر عزیز به میان نیاورد، و هیچ بدگویی از او نکرد، تنها منظورش این بود که میان او و همسر عزیز بحق داوری شود، و اگر به داستان زنانی که دست‌های خود را بریدند فقط اشاره کرد و ایشان را به بدی اسم نبرد و تنها مساله بریدن دست‌هایشان را ذکر کرد برای این بود که سر نخ را به دست شاه بدهد تا او در اثر تحقیق به همه جزئیات واقف گشته و به براءت و پاکی وی از اینکه با همسر عزیز مراوده کرده باشد آگاهی پیدا کند، و بلکه از هر مراوده و عمل زشتی که بدو نسبت داده‌اند پی ببرد و بفهمد که بلایی که بر سر او آورده‌اند تا چه حد بزرگ بوده (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۱، ۲۶۴).

همچنین یوسف علیه السلام در هنگامی که عزیزی مصر را به عهده دارد با برادران خویش که بیشترین اذیت و آزار را به او رسانده‌اند، با تمام کرامت و بزرگی آن‌ها را می‌بخشد. و حتی زمانی که در روبرویش به او تهمت دزدی می‌زنند و می‌گویند: «قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» گفتند: اگر او دزدی کرده، برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود. اما یوسف علیه السلام خم به ابرو نیاورد «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهَا لَهُمْ» (یوسف، ۷۷) (یوسف جواب آن سخن را در دل پنهان داشت و هیچ اظهار نکرد). در نهایت می‌گوید: « قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ » (گفت: امروز شما را سرزنش نباید کرد خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است). البته نباید فراموش کرد که امنیت و آزادی در سیره همه انبیاء و اولیای الهی بوده و از ویژگی‌های مهم آن‌ها به شمار می‌رود.

## ۶ - ۲ - تأمین امنیت در حکومت امام علی علیه السلام:

از اهداف حکومت، برقراری امنیت و آرامش در جامعه که از حقوق مسلم مردم نسبت به حکومت است می‌باشد. امنیت شامل: امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی، فکری، معنوی، فرهنگی، اقتصادی، شغلی، قضایی و غیره می‌باشد.

ایجاد امنیت در جامعه به این معناست که حتی مخالفان حکومت مورد اذیت و آزار قرار نمی‌گیرند و با آن‌ها بر اساس قوانین عمل می‌شود. حضرت علی علیه السلام از ابتدای حکومت خویش این امنیت را ایجاد کرد و کسی را مجبور به بیعت نکرد و بیعت با امام کاملاً از روی اختیار بود. در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

«فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعَرَفِ الضُّبُعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُتِقَّ عِطْفَائِ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ» (نهج البلاغه، خ ۳).

«روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت گفتار» بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن‌که نزدیک بود حسن و حسین علیه السلام لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند».

«تمام سخن امام علیه السلام اشاره‌ای است به ازدحام مردم بر او برای بیعت، پس از کشته شدن عثمان. امام علیه السلام کثرت ازدحام و انبوهی مردم را برای بیعت به یال کفتار تشبیه کرده است و مناسبت تشبیه زیادی موی گردن کفتار است که به صورت قائم و پشت سر هم قرار دارد و عرب به دلیل انبوه بودن یال کفتار آن را عرف می‌نامند. کیفیت روآوردن مردم به آن حضرت و پیایی آمدن ایشان، شباهت به یال کفتار پیدا کرده است» (ابن میثم، ۱۳۷۵، ۱، ۵۲۶).

این سخن امام، بیانگر آزادی و امنیت در انتخاب است. و در سخنی دیگر آنگاه که همه با امام بیعت کردند و عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت، و اسامه بن زید از بیعت سرباز زدند

امام علیه السلام این سخنرانی را در مدینه در سال ۳۵ هجری ایراد کرد و فرمود:

« لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتَهُ وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَ أَحَدًا إِئِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا» ( نهج البلاغه ، خ ۱۳۶).

در پیام امام امیرالمؤمنین آمده است:

«بیعت شما مردم با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گر چه تمایل نداشته باشد».

« بلکه هنگامی که مشکلات ناشی از بیعت با خلفای پیشین مخصوصاً بیعت با خلیفه سوم و پیامدهای آن را دیدید، همگی تصمیم گرفتید به سراغ من بیایید و طرح نوی در مسأله بیعت ریختید، بنابر این با پذیرش اکثریت قاطع مردم، اقلیت کوچکی حق ندارد از بیعت سر باز زند و بر خلاف مسلمین گام بردارد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۵، ۵۰۱).

بنابراین می‌بینیم که امنیت و آزادی و توجه به همه عقاید و نظرات، حتی مخالفین در حکومت امام علی علیه السلام شکل واقعی خود را حفظ نموده و مورد توجه خاص آن حضرت قرار گرفته است.

در اجتماعاتی که حکومت‌های استبدادی بر آن‌ها حاکم است، برای تخت سلطنت اختیار تامی قائل است که هر چه بخواهد می‌تواند بکند و هر حکمی بخواهد می‌تواند براند و این بخاطر آن نیست که نسبت به عدالت و خوبی آن سوء ظن و شک و تردید دارند، بلکه بدین جهت است که استبداد و خودکامگی حق مشروع سلطان است و به همین جهت آنچه را سلطان می‌کند ظلم نمی‌دانند، بلکه آن را از سلطان استیفای حقوق حقه خود می‌پندارند.

اما با نگاه به آموزه‌های قرآنی، می‌توان فهمید که حقوق در میان مخلوقات الهی جریان داشته و نسبت به یکدیگر قابلیت اجرا دارد. بنابراین در قرآن کریم، حقوق فقط میان افراد بشر مطرح نیست که اگر کسی حقی بر دیگری دارد آن فرد هم بر او حقی داشته باشد، بلکه این دیگری شامل موجودات، اعم از انسان، حیوانات، گیاهان و غیره می‌باشد. بنابراین حقوق در قرآن در محدوده انسان تعریف نمی‌شود. امام علیه السلام از حقوق واجبه مردم بر عهده خود، چهار چیز را که برای اصلاح حالشان در دو جهان مفید بوده بیان کرده است.

اولین حق آن‌ها بر امام نصیحت کردن است، نصیحت کردن، وادار کردن مردمان به مکارم اخلاق است و جهت دادنشان به اموری که برای زندگی و آخرتشان مفیدتر باشد. دومین حق آنان انتظار تقسیم عادلانه بیت المال و رفاه بخشیدن به زندگی مردم است. سومین حق، تعلیم و آموختن به مردم بوده، تا نادان نمانند. چهارمین حق مردم بر امام، تربیت کردن آن‌ها در زمینه عمل کردن به وظایفشان می‌باشد. از آثار مثبت ادای حقوق در هنگامی که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت بر قرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد.

اما در مقابل و در صورت عدم رعایت حقوق از جانب مردم، به آثار منفی آن اشاره نموده و می‌فرماید: اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان شود. در مقایسه حکومت حضرت یوسف علیه السلام با حکومت امام علی علیه السلام می‌توان به این نتیجه رسید که در هر دو حکومت که رنگ الهی دارد، ادای حقوق مردم در اولویت آن‌ها قرار داشته و هر کدام با رعایت زمانه و مردم خویش به این امر مهم همت نموده اند.

فهرست :

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه (نسخه دکتر صبحی صالح)
۳. آذر نوش آذرتاش، ۱۳۸۸، (فرهنگ معاصر عربی - فارسی)، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی
۴. ابن ابی الحدید عبدالحمید بن هبئه الله، بی تا، (شرح نهج البلاغه)، ۲۰ جلد، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی
۵. ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، (شرح نهج البلاغه ابن میثم)، ترجمه محمدی مقدم قربانعلی و دیگران، ۵ جلد، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی
۶. احمد بن فارس بن زکریا ابوالحسین، ۱۳۹۹ هـ، (معجم مقاییس اللغه)، ۶ جلد، دارالفکر
۷. انصاریان حسین، ۱۳۷۹، (ترجمه نهج البلاغه)، چاپ چهارم، تهران، انتشارات پیام آزادی
۸. جمعی از محققین، ۱۳۶۴، (کاوشی در نهج البلاغه (مقالات کنگره سوم))، تهران، انتشارات بنیاد نهج البلاغه
۹. حکیمی محمدرضا - علی - محمد ۱۳۵۳، (الحیاء)، ترجمه آرام احمد، ۱۳۹۵، چاپ ۱۲، تهران، دلیل ما
۱۰. دشتی محمد، ۱۳۷۹، (ترجمه نهج البلاغه)، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات مشهور
۱۱. ذهنی تهرانی محمد جواد، بی تا، (ترجمه و شرح نهج البلاغه (تنبيه الغافلین و تذکره العارفين))، مترجم : کاشانی فتح الله بن شکرالله، ۲ جلد، تهران، پیام حق
۱۲. راغب اصفهانی حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، (مفردات الفاظ القرآن)، چاپ اول، دارالعلم دارالشماییه
۱۳. شوشتری محمد تقی، ۱۳۷۶، (بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه)، ۱۴ جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر
۱۴. طباطبایی محمد حسین، ۱۳۷۴، (المیزان فی تفسیر القرآن)، ترجمه موسوی همدانی سید محمد باقر، چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۱۵. طبرسی فضل بن حسن، ۱۳۷۷، (تفسیر جوامع الجامع)، مترجمان، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی
۱۶. طبرسی فضل بن حسن، ۱۳۶۰، (مجمع البیان فی تفسیر القرآن)، مترجمان، چاپ اول، تهران، انتشارات فراهانی
۱۷. فیض الاسلام اصفهانی علی نقی، ۱۳۶۸، (ترجمه و شرح نهج البلاغه)، ۶ جلد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات فقیه
۱۸. کمالی علیرضا، ۱۳۹۰، (تفسیر موضوعی قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه))، قم، چاپ ۳۱، دفتر نشر معارف اسلامی

۱۹. مصطفوی حسن، ۱۳۶۸، (التحقیق فی کلمات القرآن)، چاپ اول، ۱۴ جلد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۲۰. مطهری مرتضی، ۱۳۸۴، (مجموعه آثار)، ۳۰ جلد، چاپ هفتم، تهران، صدرا
۲۱. معین محمد، ۱۳۸۶، (فرهنگ معین)، چاپ دوم، تهران، زرین
۲۲. مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۷۴، (تفسیر نمونه)، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۲۱. مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۷۵، (پیام امام امیرالمؤمنین شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)، ۱۵ جلد، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۲۲. هاشمی خویی حبیب الله بن محمد، ۱۴۰۰ هـ ق، (منهاج البراعه)، ۲۱ جلد، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الاسلامیه